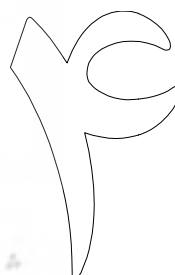


مفصلت‌الاسرار

امام خمینی
و مبانی سیاست خارجی
جمهوری اسلامی ایران

سید جواد طاهایی*



* پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، صص ۷۷-۱۱۱.

چکیده

پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا رهبری امام خمینی برای حال و آینده سیاست خارجی جمهوری اسلامی بنیادهای ایجاب‌کننده یا ناگزیری ساخته است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا به وسیله ایشان تقدیری برای سیاست خارجی ایجاد شده است؟ این مقاله در پاسخ، از تقدیر عقل سخن می‌گوید، یعنی بیان می‌کند که رهبری امام خمینی به‌طور کلی تمام تاریخ ایران را بر سیاست جدید ایران و از طریق آن بر سیاست خارجی ایران بار کرد و به تعبیری، زمانه را بر زمینه جاری کرد. در نتیجه تدابیر ایشان نماینده سیاست خارجی جدید ایران، گرایش‌های نهفته یا پتانسیل‌های تاریخ ایران است و از اتخاذ یک الزام عقلانی به مقاومت در برابر ممانعت‌ها سخن می‌گوید.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی، امام خمینی، عقل سلیم، صدور انقلاب، اخوت اسلامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انتقال هویت کهن به عرصه آگاهی و ایجاد گونه‌ای خودآگاهی نسبت به گذشته ملی، اگرچه موجبات یک منطقه‌گرایی جسورانه را در سیاست خارجی ایران پدید آورده است، اما این تمام سخن نیست. سیاست خارجی امام خمینی، بسیار فراتر از آنکه احیا و بازخیزی باشد، حالتی از یک آغازگری یا زایش است؛ شروعی بدون زمینه و سابقه ملموس. این آغازگری از یکسو نمی‌تواند محصولی از گذشته تاریخی ایران نباشد و از دیگر سو، نمی‌توان تداوم یا ربط مستقیمی بین ظهور آن و گذشته برقرار کرد. این آغازگری را در قالب ایده «ایرانی جدید در جهان» به خوبی نمی‌توان تبیین کرد، بلکه بهتر است در قالب ایده «ایرانی جدید برای جهان» بیان شود؛ امری که از سوی امام خمینی نیز ترجیح داده می‌شود. اما به شکل متناقضی، این ایده همان قدر که جسورانه و انقلابی است، با داورهای عقل سلیم نیز هم‌نوا به نظر می‌رسد. این ایده چنانکه خواهیم دید، در موضوعاتی کاملاً انقلابی، حسب اقتضا و مبتنی بر شناسایی هنجارهای عام و پذیرفته شده عمل می‌کند؛ از آن جمله در موضوعاتی همچون صدور انقلاب، رابطه با آمریکا، اخوت اسلامی، ضرورت مقاومت و حتی تا اندازه‌ای، واکنش‌ها نسبت به صهیونیسم.

به عنوان نظریه‌ای که می‌کوشیم آن را تقویت کنیم، رهیافت سیاست خارجی امام خمینی، یک انقلابی‌گری اخلاقی مبتنی بر عقل سلیم است. این رهیافت احتمالاً بر سه پایه استوار است: نگرش عرفانی به جهان (جهان سراسر سیاهی است و روشن نشود مگر به نور معرفت خداوند)؛ شجاعت اقدام (قیام برای خدا، قیامی است که همواره با مقاومت همراه است. کسی قیام نمی‌کند برای انجام کاری که در برابر آن مقاومتی وجود ندارد.) و احترام به شعور متعارف روابط بین‌المللی. در ابتدا



در چنین رهیافتی ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن به چشم نمی‌آید؛ تفکرات کهن فقهی هم دیده نمی‌شود. سیاست خارجی امام خمینی، چنانکه خواهیم دید، بیشتر از آنکه تفکرات و تجربیاتی شایسته درک باشد، اراده‌ای مشخص و مجموعه مواضع انضمامی یا رفتارهایی شایسته درک است. مقاله حاضر با تبیین و تقویت این نظریه درکی از نتایج آن و سپس آزمون آن در برخی عرصه‌های عملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی به دست می‌دهد.

مقدمه تحلیلی؛ مبانی یک سیاست خارجی

مبانی بر رهیافت امام خمینی شامل چه چیزهایی نمی‌شود؟

در این قسمت به سه مقوله سلبی در درک مبانی این موضوع می‌پردازیم.

الف) همیشه نمی‌توان مبانی سیاست خارجی یک دولت را از خود آن سیاست خارجی استنتاج کرد. گاهی باید خارج از فضای سیاست خارجی یا بهتر است بگوییم در مرحله قبل از آغاز آن در جستجوی مبانی و دلایل شکل‌گیری سیاست خارجی برآمد. مبانی سیاست خارجی یک دولت لزوماً بحث‌هایی درخصوص سیاست خارجی نیستند و شامل بحث‌هایی قبل از شروع سیاست خارجی نیز می‌شوند؛ مثل بحث ریشه‌های فلسفی، جهان‌بینی، ساق‌های شخصیتی، ریشه‌های فرهنگی. احتمالاً این‌گونه است که سیاست خارجی یک دولت بیشتر از چیزهایی که هویدا می‌شوند، از نتایج (نتایج پروسه‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، تحولات، درک‌ها) سخن می‌گوید تا از آغازگاه‌ها؛ حال آنکه مبانی، عمدتاً آغازگاه‌ها هستند. به این صورت، از مبانی یک سیاست خارجی می‌توان به رفتارهای آن گذر کرد اما از رفتارهای سیاست خارجی یک دولت نمی‌توان بحث مبانی را بیرون کشید و استخراج کرد.^(۱) برای درک مبانی سیاست خارجی، باید از فضای عملیاتی و انضمامی آن بیرون برویم. واقعیت آن است رفتارها یا نمودهای سیاست خارجی یک دولت، بیشتر شباهت‌ها با دولت‌های دیگر را نشان می‌دهد تا تفاوت با آنها را. بر همین اساس است که از طریق رفتارها یا اهداف رایج دولت‌ها، مبانی سیاست خارجی آنها داوری می‌شود و وجوه متمایز آنها پنهان می‌ماند.

ب) مبانی یک سیاست خارجی، لزوماً مسائل اساسی آن نیست. فرق میان این

دو، فرق بین زایش و ادامه عمر است. ابتدا باید مبانی یک امر درک بشود و بعد دغدغه‌های مرکزی یا مسائل اساسی آن درک شود. خلاصه، مبانی، مسائل نیست؛ هر قدر که آن مسائل بزرگ و استراتژیک باشند. در واقع دومی ادامه اولی است.^(۲) اما فراتر از این مسایل بزرگ، ادامه یا گسترش ساده و بی‌واسطه مبانی هم نیستند، بلکه جلوه‌ها و نمودهایی گاه و بیگاه از آنند و می‌توانند به‌طور نسبی، محدود و با پیچش‌های زیاد، به مبانی ارجاع داشته باشند.

ج) بحث مبانی از طریق بررسی‌های برون‌سیستمی قابل درک نیست. بحث مبانی عمدتاً بحث درون فهمی یک تحول است و بحث درون فهمی یک تحول، اغلب به درون فهمی عقاید و انگیزه‌های کسانی برمی‌گردد که نیروی این تحول بوده‌اند؛ گروه‌ها و بخش‌های انقلابی‌تری از یک ملت ارادتمند به انقلاب.

بر اساس سه ویژگی یادشده، مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را عمدتاً باید در عقاید و انگیزه‌ها و تجربیات رهبری انقلاب و رهبری دولت جمهوری اسلامی و بخش‌های آرمانگرا و انقلابی‌تری ملت جستجو کرد. مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، می‌تواند دلایل آگاهانه و ناخودآگاه در تکوین انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی و نتایج ناگزیر و اساسی آن در عرصه‌های خارجی باشد. پس، روشن است که مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی فاصله اندکی با مبانی سیاست داخلی دارد. به‌طور کلی مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در اساس خود، همانا فلسفه انقلاب اسلامی در نزد برپاکنندگان آن است. بعد از درک این مسئله است که تفاسیر نظری و دانشگاهی و مشارکت اصحاب نظریه در بحث مبانی، مشروعیت و موضوعیت پیدا می‌کند.

نظریه‌های روابط بین‌الملل ابتدا به ساکن نمی‌توانند بیانگر چرایی یا بنیادهای یک شروع جدید در سیاست خارجی باشند. این نظریه‌ها به درک‌های عام و تجریدی راه می‌برند و از خصایل خاص و محدود یک تحول سخن چندان نمی‌گویند. درک مقدماتی از یک تحول که درکی خاص و ناظر بر تمامیت و استقلال خود آن تحول است، اصولاً نباید درکی نظری یا مبتنی بر نظریه باشد. زیرا چنین درکی از همان ابتدا می‌خواهد ما را متقاعد کند که مثلاً ظهور انقلاب در ایران باید قابل قیاس با انقلاب‌های دیگر باشد. این یعنی، پذیرش اینکه باید در انقلاب



ایران همان چیزهایی دیده شود که در انقلاب‌های دیگر. اما در این حالت انقلاب اسلامی دیده و درک نخواهد شد، بلکه شعبه ایرانی یک نظریه غالب درخصوص انقلاب‌ها خودنمایی خواهد کرد. به عبارت دیگر به جای آنکه انقلاب ایران درک بشود، درکی از آن به دست داده می‌شود. درک نظری باید موقعی سامان داده شود که قبل از آن یک درک غیرنظری، موردی و مبتنی بر تجربیات ملی و محدود (نه در سطح جهانی) از تحول به دست بیاید. شاید این همان کاری است که توکویل درخصوص انقلاب فرانسه یا تأسیس جمهوری آمریکایی انجام داد. زیرا او نیز در درک این پدیده با حرکت از مسیرهای گوناگون و درک آنها از فردیتشان، به وحدت نظری رسید. او بعد از شناسایی و احترام به گوناگونی‌ها، وحدت نظری خود را سامان داد.^(۳)

این بحث از آن رو مطرح شد که بیان شود حرکت تحلیلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ضرورتاً باید از درون به بیرون باشد نه از بیرون به درون. منظور از «بیرون» در اینجا، هم روندها و تحولات وسیع جهانی است و هم نظریه‌های عمومی روابط بین‌الملل که اصحاب نظریه دوست دارند بدون تأمل کافی آن را در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی به کار بندند. فضیلت یک دانشور ایرانی روابط بین‌الملل، درک مستقل سیاست خارجی جمهوری اسلامی در گام اول است و درک مستقل، درکی است که از گونه‌ای درون‌شناسی رهبری انقلاب، رهبر انقلاب و نیروهای اجتماعی یا انسان‌هایی برخاسته باشد که در بیعت با او، نیروی حفظ و تداوم این سیاست خارجی را خلق کردند.

۱. ظهور معانی جدید در سیاست داخلی

الف - فهم یعنی فراروی

ویلهم ویندلبانند و دیگر نوکانتی‌ها وقتی می‌خواستند از مفروضه اساسی عقایدشان سخن بگویند، می‌گفتند: «فهم کانت یعنی فراتر رفتن از کانت».^(۴) در سخن آنها حقیقتی نهفته است. در واقع اگر ما حقیقتی را خوب درک کنیم، آنگاه آن حقیقت در ذهن ما به صورت درخود یا در حالت فی‌ذاته باقی نمی‌ماند؛ بلکه ابتدا به یک بنیاد زایشگر تبدیل می‌شود و سپس در قالب تفسیرها و طرح دیدگاه‌ها، خود را

گسترش می‌یابد. انسان هر چیزی را که درک می‌کند، درک خود را به طور فی‌نفسه باقی نمی‌گذارد بلکه آن را به عنوان عاملی برای فراروی و گسترش به کار می‌گیرد. درک تکامل‌یافته از یک چیز، درکی فرارونده از آن چیز است و درکی غیر این چینی، درکی نادرست یا ناقص است. کارل پوپر نیز می‌گوید: «هرگاه نظریه یا دیدگاهی را مستقلاً و تنها بپذیری، این نشانه‌ای از آن است که نه آن نظریه را خوب فهمیده‌ای و نه مشکلی که قرار است آن نظریه یا دیدگاه حل کند». نظریه‌ای که گسترش نیابد، خوب فهمیده نشده است.

درک درست و واقعی از رهبری امام خمینی و عقاید ایشان، چه ستایشگرانه باشد چه انتقادی، به هر حال درکی فرارونده، سیال و زنده است و این اعتقاد در آن وجود دارد که دوران پس از امام را باید یا وفق باورهای اصولی ایشان و یا نتایج نامنتظر رهبری‌شان تفسیر و تشریح کرد. اما یک درک غیر فرارونده و غیر سیال (اگر از کسانی درگذریم که در تحلیل‌های خود مقامی برای رهبری امام خمینی قائل نیستند) از دو حال خارج نیست: یا درکی نوستالژیک و متعلق به کسانی است که اینک نشئه‌گونه و سوگناک با خاطرات خود زندگی می‌کنند و یا آنکه به کسانی تعلق دارد که اینک انتخاب‌های اساسی خود را تغییر داده‌اند؛ کسانی که دیگر در نام و رهبری امام معنایی جز تأسیس یک دولت متعارف نمی‌یابند.

اما به راستی، آیا درکی پوینده و فراگیر از امام، درکی بر حق است؟ آیا می‌توان دوران پس از امام را برطبق مواضع اصلی و عقاید مرکزی او، تفسیر و تشریح و سپس از آنها دفاع کرد؟ پرسش‌های بزرگ، گرچه پاسخ‌های سلیقه‌ای دارند، اما آیا می‌توان به این پاسخ‌های شخصی و سلیقه‌ای اکتفا کرد؟ از تحولات بسیار مهمی همچون ظهور یک رهبری موفق انقلابی، نباید بدون تأمل عبور کرد. وقتی امری برحسب عقل سلیم جوامع علمی زمانه نمی‌تواند و نباید محقق شود، اما می‌شود، آنگاه باید همه سوابق ذهنی گذشته، تحلیل‌های جافتاده و معتبر، بایگانی‌ها و ادبیات پیشین و روندهای موجود درک امور را مورد پرسش مجدد قرار داد. باید همه چیز یا بسیاری از چیزها را از نو نگریست و به پرسش‌های جدید مجال طرح داد. لئو اشتراوس می‌گفت: «هرگاه سنت فلسفی شکسته می‌شود، حقیقت چهره می‌نماید. اندیشه‌های بزرگ و هوشمندانه تنها در دوره گسست سنت‌ها پدید می‌آید و در



پرتو شیوه‌های گسست و بحران است که می‌توان شیوه‌های تازه امور جهان را فهمید». همچنین: «حقیقت محصول لحظه‌های بکر تاریخی یعنی لحظه‌های رهایی از سنت‌های نظری است».^(۵) مشابه این، هایدگر نیز معتقد است: «برای پرسشگری باید منتظر آوای هستی (وجود) بود».

در واقع، ظهور امام خمینی، بروز یک انقلاب اجتماعی کامل و پیروزمند و استقرار موفق یک رژیم سیاسی بر شالوده انقلاب، پرسشگری و تفکر را می‌طلبد. امام خمینی چگونه یا به چه می‌اندیشید که سیاست‌های دول خاورمیانه‌ای در این زمان، تازه آغاز راه یک سیاست ایرانی را نشان می‌دهند؟ از جمله می‌توان به اینها اشاره کرد: پارادوکس افزایش قدرت دولت در کنار مشارکت مردم، پارادوکس اسلامگرایی و خوشامد گفتن به مدرنیته سیاسی، پارادوکس اسلامگرایی ملایم طبقات متوسط جدید در جوامع اسلامی، پارادوکس اسلامگرایی‌های ملی (با شروع از ترکیه). امام خمینی چرا توانست افکار و خواست‌های خود را واقعی کند و به نهادها و حقوق اساسی و تأسیسات مدنی پیوند زند؟ برحسب یک تحلیل مشهور، هگل با آغازگاه‌های ایده‌آلیستی تفکر خود، واقع‌گرایانه‌ترین تحلیل‌ها را از ظهور فرد، جامعه و سیاست مدرن اروپایی ارائه داد. تا حدی مشابه این می‌توان گفت این اهمیت درجه اول ندارد که یک فکر (یا آرمان یا داعیه) آغازگاهی ایده‌آلیستی و غیراثبات‌گرایانه داشته باشد، اما بسیار مهم خواهد بود داعیه و اراده‌ای با آغازگاه‌های ایده‌آلیستی، نتایجی واقع‌گرایانه داشته باشند.

روشن است که سیاست امام از عرفان ایشان و از درکی شخصی و مستقل از تکلیف شرعی، تعهد به آرمان‌های شیعی و غیره شروع می‌شود. اما چرا از این آغازگاه‌های شهودی و اعتقادی، سیاستی پوینده پدیدار شد؟ در شرایط اجتماعی ایران دهه ۱۳۵۰ در شیوه مدرنیزاسیون شاه، در سنت‌های فکری موجود در ایران اعم از دینی و مدرن، در پویش‌های روابط بین‌الملل، چه چیزی قابل یافتن است که بتواند پاسخی برای این جنبش نیندیشیده و پیش‌بینی نشده فراهم کند؟ از یاد نبریم که بسترها علل نیستند؛ در واقع بین جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی و فلسفه آن ورطه‌ای ژرف وجود دارد. پرسش بزرگ، چرایی ظهور رهبری امام خمینی و پیروزی آن است. این پرسش، می‌تواند قرین پاسخ‌هایی شخصی و سلیقه‌ای (در

ابعاد سیاسی، ایدئولوژیک، جناحی، شخصی) باشد، اما بهتر است که نباشد؛ زیرا این کار در واقع تفکر درباره (یا پرسشگری از) حدوث امر تازه نیست، بلکه نهایتاً گرایشی به تطبیق اتفاقات خاص بر نظریات عام است. نمی‌توان کسی را که خالق ضرورت نظریه‌پردازی‌های جدید است، با همان نظریات قدیمی تعریف و درک کرد. از اینستاین نقل شده است که: «ما نمی‌توانیم با همان عقلی که مشکلات را به وجود آورده‌ایم، آنها را حل کنیم». در واقع، مسایل را نمی‌توان در مرتبه‌ای پایین‌تر از مرتبه‌ای که از درون آن برخاسته‌اند، پاسخ داد.

ب - آیا امام خمینی فیلسوف بود؟

شاید دومین پرسش مهم این باشد که درباره رهبری پیروز انقلاب چگونه باید داوری کنیم؟ آیا امام خمینی اندیشمند و متفکر بودند؟ یا اینکه شایسته است او را بیشتر یک آزادکننده ظرفیت‌های نهفته در نظر آوریم؟ داوری اول یعنی گرایش به ترسیم امام خمینی به مثابه یک متفکر سیاسی اجتماعی همچنان در مؤسسات پژوهشی یا دانشگاه‌های ما رواج دارد و تحت تأثیر آن، شاهد انتشار کتاب‌های گاه حجیمی هستیم که محتوای رایج همه آنها گذاردن نام امام خمینی در کنار فلاسفه‌ای چون لاک، هگل و روسو است! هنوز بخش عظیمی از ما معتقدیم برای نشان دادن عظمت امام خمینی، باید از دالان نام‌های فلاسفه، داعیه‌های فلسفی ماقبل تجربه و تفکرات اروپایی که در ایران زیست شده است، عبور کرد. اما امام خمینی مأمور اجرای نظریات بزرگ مدرن و نیز سنت‌های فقهی قدیم نبود. بلکه عامل خلاقه‌ای برای احیا و آزادسازی بود. ظهور جمهوری اسلامی و گرایش سیاسی امام خمینی بیانگر اراده‌ای مقدم بر نظریه است. جمهوری اسلامی اجرای یک نظریه فلسفی و عام اروپایی نیست، بلکه در اصل، تحقق یک اراده عملی است و و این حقیقت را باید بهتر درک کرد. قرن بیستم قرن استیلای ایدئولوژی‌های سیاسی بود. در نیمه دوم این قرن، استیلای سیاسی به اوج خود رسید. با این حال جمهوری اسلامی مستغنی از نفوذ ایدئولوژی‌های بزرگ پدید آمد. اما اگر جمهوری اسلامی اراده‌ای مقدم بر نظریات بزرگ یا ایدئولوژی‌های مدرن بود، آیا اراده‌ای مقدم بر نظریات کهن و غیرمدرن هم بود؟^(۶)

ج - امام خمینی، نهایت تکامل تاریخی ایران

اینک باید به این پردازیم که این ظرفیت نهفته چیست؟ با ظهور امام خمینی در عرصه سیاست ایران (در قالب ولایت مطلقه فقیه که به نحو جالبی سه عنصر باستانی در سیاست ایران یعنی مردم‌گرایی و قداست آسمانی و ایده دولت جهانی را در خود نهفته دارد) بنیاد سنت ایرانی سیاست (پیوند دین و دولت و در نتیجه، تحقق یک دولت آسمانی مردمی همراه انتظار دولت مقدس) احیا شد. «امام خمینی»، «مذهب تشیع»، «روحانیت شیعی» و «کانون فرهنگی تاریخ ایران» چهار حلقه اصلی در زنجیره استمرار تاریخی ایران هستند؛ تاریخی که حاوی کوشش‌ها برای نیل به امر خداوندی است. زنجیره تکاملی این چهار عامل از آخر به اول است. به عبارت دیگر، «کانون فرهنگی تاریخ ایران» زمینه و آغاز این زنجیره و «امام خمینی» اوج آن تلقی می‌شود.^(۷) کانون فرهنگی تاریخ ایران به‌طور کلی تفکری است که به خاستگاه واحد دین و دولت در ایران اشاره دارد و به سرشت دینی سیاست در ایران.^(۸) قبل از پرداختن به زنجیره تکمیلی یعنی معنای ظهور امام خمینی، زنجیره سوم یعنی «روحانیت تشیع در ایران» عاملی شایان بازاندیشی است.^(۹)

روحانیت تشیع در ایران سازمانی دارای امتداد تاریخی و در عین حال دارای نفوذ گسترده و عمیق بوده است. به تصریح حامد الگار، این روحانیت فحوای دینی و فرهنگی ایران را امتداد بخشیده و به نحو بی‌سابقه‌ای در آحاد ملت تسری داده، به آن شکوه و برجستگی، عمق و گسترش اجتماعی بخشیده و به نحوی بی‌گفتگو، فرهنگ ایران را وسیعاً و عمیقاً شیعی ساخته است.^(۱۰) طیف روحانیت که خود را سربازان امام زمان می‌نامند، همزمان سربازانی برای حفظ و پیشروی فحوای تاریخ ایران نیز هستند. روحانیت قبل از ظهور امام (۱۲۸۱ شمسی) مراحل قابل توجهی از پیشرفت سازمانی، تکامل فکری و همبستگی درونی را طی کرده بود.^(۱۱) گویی همه این زمینه‌ها فراهم آمده بود تا امام خمینی شکوفایی نهایی تاریخ خداوندگرایی در ایران [ظرفیتی بالقوه برای حرکت از فرهنگ به سیاست] را به انجام برساند.

تا قبل از ظهور امام خمینی در هیچ‌یک از سه مرحله پیش از آن، محتوای تاریخ ایران متبلور نشده و شکل نگرفته بود. فقط توسط امام خمینی است که فرهنگ تاریخی ایران در سیاست روز آن جاری می‌شود و زمانه (ادوار متمادی) به

زمینه پیوند می خورد. در انتهای قرن بیستم امام خمینی سراسر ایران را عرصه کوشش‌ها برای تبلور خواست‌های خداوند کرد. او فحوای بالقوه و خام تاریخ ایران، کوشش‌ها برای پیوند انضمامی با امر مطلق را، به نهایت ممکن خود رساند و آن را به محتوا و ماهیت یک دولت مدرن (مدرن در نهادها و در برخی رفتارها و جهت‌گیری‌ها) کرد. اگر در انقلاب مشروطه دین یا حقیقت، فرم و شکل را و برخی ارزش‌های سیاسی مدرن، محتوای آن را تشکیل می‌داد، امام خمینی این معادله را در جمهوری اسلامی کاملاً وارونه کرد. دین محتوای سیاست شد و از آن‌سو نهادها، شیوه‌ها و ارزش‌های سیاسی مدرن شکل و فرم را در «جمهوری برای خدا» ساختند.

امام خمینی و ولایت فقیه همچون اکسیری در تاریخ متأخر ایران است که وقتی آن نهاد می‌شود فحوای درونی آن را قابل درک می‌کند و ظرفیت‌های آن را به کمال می‌رساند. اگر امام ظهور نمی‌کرد پیوستگی ویژه تاریخ ایران، قابل درک نبود. امام خمینی وجود یک استمرار مفهومی در تاریخ ایران، این همانی امر دینی و امر سیاسی را فراتر از آنکه اثبات کرد، آن را در قالب خلق یک دولت دینی تبلور و تجسم بخشید. جمهوری کهن - جدید اینک می‌خواهد وحدت ناهوشیار پیشین بین مذهب و ملیت در تاریخ کهن ایران را به دکترینی رسمی و آگاهانه بدل کند و منافع ماهیتاً دوگانه ملت - تمدن ایران را با درجه بیشتری از اراده‌گری، هوشیاری، سنجیدگی و جسارت به پیش ببرد. ظهور امام برای تاریخ ایران (یعنی برای دولت و فرهنگ ایرانی) به این معناست که پیکره‌ای که تدریجاً تراشیده شده و شکل گرفته بود، اینک دارای سراندیشنده و تصمیم‌گیر شده و پروژه تکامل آن به پایان راه خود رسیده است. سنت مستدام تاریخ ایران، این همانی سیاست و دین، به امام خمینی که رسید قابل درک شد. نظریه سیاسی امام خمینی یعنی ضرورت تأسیس دولتی برای دین (تشیع)، متناسب با تاریخ کهن ایران و حقانیت اسلام است. او بخش بزرگی از هویت ایران را از تاریخ کهن آن برگرفت و در بهمن ۱۳۵۷ به فرزندان ایران اعطا کرد و آن احیای مجدد پیوندهایی سه‌گانه بود: پیوند مجدد اندیشه مصلحت ملت و مصلحت دین، مصلحت دین و مصلحت دولت و مصلحت ملت و دولت. این اعطاگری به خودی خود انحراف بزرگ سلسله قاجار و سپس پهلوی از مسیر قدسی‌گرایانه تاریخ ایران را نیز اصلاح می‌کرد.



د - آیا امام خمینی (ره)، فقط نقش آزادکننده ظرفیت‌ها را داشت؟

آیا امام خمینی می‌خواست ظرفیت‌های کهن یا حقایق نهفته تاریخ ایران را آزاد کند، یا اینکه عملاً چنین کرد؟ در واقع یک پرسش مهم این است که آیا قصد و اراده امام خمینی این بود که همچون یک ناسیونالیست کبیر ایرانی، محتوای معنوی و فرهنگی تاریخ کهن ایران را در سیاست امروز آن جاری و آزاد کند، یا اینکه اهداف او متمایز و فراتر از این آزادسازی‌ها بوده و چنین ظهوراتی به طور طراحی نشده اتفاق افتاد؟ اگر این فرض دومی درست باشد، فکر مرکزی امام در انگیزش انقلاب و در تأسیس جمهوری اسلامی چه بود؟ امام به صراحت از احساس تکلیف خود به «قیام در راه خدا» سخن می‌گوید^۱ و آن را در نقطه مقابل قیام برای منافع شخصی قرار می‌دهد. ایشان در مرقومه‌ای که سال ۱۳۲۳، نوشته‌اند فکر مرکزی خود را قیام برای خدا می‌خواند و آن را به سان یک مانیفست سیاسی - عقیدتی یا ایده مرکزی می‌نمایاند. در این جاست که نوع نگاه امام تداعی‌کننده سخن هایدگر است که می‌گفت: «اصلاً وجود یعنی قیام ظهوری».

قال الله تعالی: «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادا»

خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای مسیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمان را به منزل خلقت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده.

خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لایحباب الافلین زن
قیام الله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد و تمام
تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به
مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خداست که خاتم‌النبیین - صلی‌الله
علیه و آله - را یک تنه بر تمام عادات جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه

۱. این سخن برگسون را در کتاب دو سر چشمه اخلاف و دین از یاد نبریم که فقط فرد آزاد احساس تکلیف می‌کند.

خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند. خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده...

هان ای روحانیین اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطن خواه! ای وطن خواهان با ناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده بپذیرید و ترک نفع های شخصی کرده تا به همه سعادت های دوجهان نایل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید... (۱۲)

روشن است: این گونه عبارات صرفاً می تواند متعلق به فرد زاهد یا عارفی باشد که با شجاعتی عقلایی و شدید، خواستار قیام همگانی در راه خداوند است. فحوای نهایی فلسفه سیاسی امام خمینی روشن است: تمایل به تغییرات بنیادین هرچند بدون روش های بنیادگرایانه، در ایران و در جهان. اما روشن است نظم موجود جهان علاوه بر روش های تغییر، در برابر فلسفه تغییر نیز مقاومت می کند. پس، نتیجه طبیعی فلسفه سیاسی ایشان نیز روشن است: نبرد. نبرد، انتخابی از سوی امام خمینی نیست، بلکه نتیجه ضروری قیام برای خداست. هرچند عرصه اصلی برای امام (و انقلاب اسلامی) تسخیر قلوب مسلمین است،^(۱۳) اما با وجود این نظم موجود مقاومت های عملی علیه آن، قطعی است.

شاید بتوان گفت پیام ماندگار امام خمینی برای نسل های بعد آن است که در تمام ادوار آتی حیات جمهوری اسلامی ایران، حتی اگر واقعیت جنگ نباشد، اندیشه، حس یا حالت جنگ به صور مختلف، تقدیر آن خواهد بود و فضای تصمیم گیری دولت ایران را شکل خواهد داد. با این پیام موافق باشیم یا نه؛ لازم است حداقل به عنوان یک ایرانی که در متن پوینده انقلاب اسلامی زندگی می کند



عمیقاً آن را درک کنیم. انقلاب اسلامی در هر برهه از حیات خود برجستگی می‌آفریند و خود را نو به نو می‌کند. سپس این گرایش در آن پیدا می‌شود که برجستگی یا سخن تازه ایجاد شده را حفظ و برجسته کند. بنابراین انقلاب تقدیر مقاومت را هر دم از بطن خود می‌زاید. وظیفه و ضرورت مقاومت تا زمانی است که فشارها، منطقی برای تداوم نداشته باشند و زایل شوند.

نهایت آنکه در سیاست داخلی ایران، امام خمینی باعث دو ظهور اساسی شد: اول آنکه با استغناى انقلاب اسلامی از نظریه‌های بزرگ موجود در قرن بیستم تمامیت، وحدانیت و استقلال ذاتی فرهنگ یا جهان ایرانی به نمایش درآمد و دیگر آنکه باعث پیوند عملی بین تاریخ دینی و سیاست ایران شد؛ به مدد رهبری ایشان و به مدد ولایت فقیه است که اینک ما می‌توانیم نحوه ویژه تجری فحوای سیاسی تاریخ ایران را در دولتی مدرن درک کنیم. علاوه بر این دو مورد، امام خمینی بانی ظهورات دیگری نیز در سیاست ایران شد که می‌توان به این‌گونه از آنها یاد کرد: صیقل دادن و قابل درک کردن نظریه عمومی «دولت ایرانی»، آغاز تاریخ درک ایرانی و بومی (نه عام و نظری) از جمهوریت در ایران و پذیرش مبتکرانه اصل تناقض، که تفصیل هریک از آنها فرصت دیگری می‌طلبد.^(۱۴)

ه- بهره‌نمایی

تحولات بزرگ در سیاست داخلی همواره نتایجی بزرگ در سیاست خارجی داشته است، خاصه اگر آن تحول، بسیار عمیق و برآمده از محتوای فرهنگی کهن یک جامعه هویت‌مند باشد. نتیجه‌ای که از بخش قبلی مقاله به دست می‌آید این است که گرایش‌ها و اهداف امام خمینی در سیاست خارجی سخت بومی و برگرفته از تاریخ ایران و بنابراین اصالتاً بومی و ایرانی بود. فراموش نکنیم که امام خمینی به شدت خودش بود. انقلابی‌گری در سیاست خارجی امام، اگر در ابتدای خود مقارن با گرایش‌های ایدئولوژیکی قرن بیستم بود، اما در تداوم خود از آن استغنا ورزید و اتکای خود بر منابع بومی را نشان داد و امکان اینکه از ریشه‌های اساسی‌تری برخوردار باشد را تقویت کرد. اما این تمام سخن نیست. سنت سیاست خارجی ایشان آن چنان که در ده ساله آغازین جمهوری اسلامی شکل گرفت از دو بخش

تشکیل شده است: اول خودآگاهی از گذشته است؛ یعنی نتیجه‌گیری‌هایی از حقارت‌ها، ناکامی‌ها، ظرفیت‌های ژئوپولیتیک به کار گرفته نشده، گسترش‌یابی، تأثیرگذاری‌های فرهنگی و غیره. اما بخش دوم که بسیار اساسی‌تر است، اراده جسورانه جهت تغییر در نظام سیاست جهانی است؛ اراده‌ای که از ژرفای قضاوت‌های درونی امام خمینی به عنوان عارفی برمی‌خیزد که جهان را سیاهی یا حجابی می‌بیند که جز با قیام شجاعانه برای افکندن نور معرفت خداوند بر آن، به روشنایی نمی‌گراید. سیاست ایشان عرفان به‌علاوه شجاعت یا نزول دادن شجاعانه اندیشه عرفانی در سطح سیاست است. اما عرفان بیشتر حاوی معانی و برداشت‌هاست تا روش‌ها و سیاست‌های خاص. در نتیجه جهان‌نگری عرفانی چندان در پی تغییر اشکال موجود زندگی نیست، بلکه در پی تغییر معناهای موجود زندگی است. این جهان‌نگری با اشکال زندگی و نظم موجود تا آنجا که در خدمت تقویت معانی غیراخلاقی مانند ستم، فساد و تحقیر نباشد به طور فی‌ذاته مشکلی ندارد. نگاه امام به سیاست خارجی بر سه پایه استوار است: نگرش عرفانی، شجاعت اقدام و احترام به شعور متعارف. ترکیب این سه عامل با یکدیگر، گونه‌ای تمایل اخلاقی به انقلابی‌گری و نفی یا مشروعیت اخلاقی نظام موجود جهانی را شکل می‌دهد. در عین حال، این پایه‌های سه‌گانه در متنی تماماً ایرانی یا مبتنی بر محنت‌های تاریخ ایران ساخته شده است و از این رو به اصل ناگزیری می‌رسد. رهیافت ایشان برای سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی و ایران، آئینه یک الزام تاریخی تراژیک است. الزام عقلانی مندرج در این رهیافت از تاریخ ایران برمی‌خیزد و سوگواری و وجه تراژیک آن از مقاومت‌های سخت بیرونی.

اینک باید دید که آیا این ترکیب سه‌گانه پارادوکسیکال، اخلاق‌گرایانه، انقلابی، در کنار احترام به شعور متعارف روابط بین‌المللی، در عرصه‌های عملی سیاست خارجی ایران (در ده ساله آغازین انقلاب اسلامی) قابل پی‌جویی بوده است یا نه؟

۳. ظهور نتایج جدید در سیاست خارجی

روشن است که ظهور امام خمینی در واقع ظهور محتویات زیست و تجربه شده تاریخ ایران بود و به تعبیری اوج آن بود و به این دلیل، ابعاد تعیین‌کننده



ایدئولوژیکی نداشت یا بگوییم، مقدم بر تجربه یا متأثر از ایده‌های انتزاعی نبود. بر این اساس در قسمت حاضر سعی می‌شود با آزمون برخی عرصه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشان داده شود که چگونه رویکرد سیاست خارجی امام خمینی یعنی انقلابی‌گری اخلاقی مبتنی بر عقل سلیم جاری می‌شود.

الف - جلوه‌های عقل سلیم

عقل سلیم^۱ از جمله کلماتی است که به دلیل ملموس و قریب‌الذهن انگاشته شدن، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. عقل سلیم شامل مجموعه داوری‌های عمومی‌ای است که آحاد مردم یک جامعه یا یک اجتماع خاص (مثلاً جامعه علمی) در آن با هم متحدند. عقل سلیم یا شعور متعارف یک فهم عمومی مشترک است که با وجود آن‌که چندان بر تأملات ژرف و فیلسوفانه مبتنی نیست، اما امری تجربه شده است. عقل سلیم هم‌گرایی و مقارنت درک و تجربه است. ارسطو می‌گوید: «عقل سلیم جایگاهی را فراهم می‌کند که در آن همه حواس و عقول انسانی گرد هم می‌آیند؛ جایگاهی که تعامل داده‌ها و عقل نتایجی قابل دسترس برای آگاهی بشر فراهم می‌کند».^(۱۵) عقل سلیم در روابط بین‌الملل خود را در قالب تبعیت از رویه‌ها و هنجارهایی نشان می‌دهد که به تدریج و به صورت رسوب‌گذاری شده، در پی اعمال، رفتارهای مصلحت‌آمیز و عقلانی دولت‌ها شکل گرفته است.

شاید یک خط تکامل عمده که به سرعت در دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی محقق شد، شناسایی اهمیت نهادها، قواعد و عرف در روابط بین‌الملل بود. امام خمینی از ابتدا به این اصل وقوف داشت. تقریباً همه کارگزاران سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی اذعان دارند که امام خمینی از رفتارهای یکسره خلاف‌آمد هنجارهای بین‌المللی اکراه داشت. امام بر احترام به شعور متعارف یا دانش عمومی متداول روابط بین‌الملل (مثل ضرورت همکاری‌های بین دولت‌ها، تعامل با اتحادیه‌ها، اهمیت سازمان‌های بین‌المللی، عدم انزوا و تحرک دیپلماتیک و عدم ضدیت با ارزش‌های پذیرفته شده بین‌المللی مثل حقوق بشر و...) تا زمانی که ابزاری برای ممانعت از استقلال دولت جمهوری اسلامی نباشند، باور داشت. اما اگر

1. Common Sense

ممانعتی از سوی این نهادها و ارزش‌ها در مقابل جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت (مثل تبدیل نرم‌ها، سازمان‌ها و اصول حقوق بشر به یک نظریه ایدئولوژیک برای تشکیک در حقانیت دولت جمهوری اسلامی) آنگاه در مخالفت با آن رویه‌های جاافتاده تردید به خود راه نمی‌داد. با این حال، آغازگاه داوری‌های ایشان در مقوله سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی، شناسایی و احترام به اصول جاافتاده روابط بین‌الملل است. فکر سیاست خارجی امام خمینی، از یک دیدگاه، آمیزه‌ای از عقل سلیم در روش و انقلابی‌گری در هدف است. شاید بتوان پذیرفت که یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های توجه به عقل سلیم یا شعور متعارف در روابط بین‌الملل نزد ایشان، در ارتباط با آمریکا هویدا می‌شود. گرچه بسیاری از تحلیل‌گران، چه از دوستان امام و چه اغیار، کوشیدند مخالفت‌های امام با آمریکا را آنتاگونیستی، اصولی و ایدئولوژیک جلوه دهند و یا خصومت‌ها در روابط دوجانبه را به گونه‌ای نشان دهند که حاصل رفتارهای ایران باشد، اما در مقابل امام سال ۱۳۶۴ چنین می‌گوید: «کم‌کم باید روابط [جمهوری اسلامی با همه دنیا] حسنه شود... منتهی نباید تحت سلطه خارجی باشیم».^(۱۶)

اگر واقعاً ملاک تدابیر و باورهای امام خمینی باشد، کلید گشایش روابط، به سادگی این است که: «آمریکا... از دخالت در امور ما خودداری کند».^(۱۷) به راستی، آمریکا فقط کافی است همین قید را بپذیرد: «آنچه ما از آمریکا انتظار داریم این است که به مصالح ملت و استقلال مملکت ما احترام بگذارد و از دخالت در امور ما خودداری کند».^(۱۸) عرصه این گزاره‌ها در عدم دخالت خلاصه می‌شود. در واقع بنیاد یا ریشه تصور رهبر انقلاب در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی بسیار ساده و عملیاتی است. ایشان سال ۱۳۵۸ چنین می‌گوید: «من از خدای تبارک و تعالی خواهانم که روابط ما با همه ملت‌ها و دولت‌ها روابط حسنه باشد، تا اینکه ملت ما بتواند خودش مستقلاً در سرنوشت خودش دخیل باشد و کسی نتواند مداخله در امور داخلی ما بکند».^(۱۹) عقل سلیم با خوش‌بینی چندان فاصله‌ای ندارد: «روابطی که بر مبنای احترام متقابل است، انشاءالله [با آمریکا] برقرار می‌شود».^(۲۰) روشن است که مخالفت‌های امام با آمریکا در این معنا، اصولی نیست؛ شروع آن از طرف ایران هم نیست؛ این آمریکا بود که مواضع ایران علیه خود را اصولی کرد.



نگاه امام به آمریکا نگاهی کاملاً مبتنی بر عقل سلیم است؛ اما با این حال در مورد اسرائیل، وضع فرق می‌کند زیرا «ما با آنها نمی‌توانیم زندگی بکنیم» و «اسرائیل آدم‌شدنی نیست». مجموعه گفتارهای ایشان درخصوص اسرائیل از یک منع اصولی سخن می‌گوید. امام می‌گوید: «اسرائیل غاصب است، جنایتکار و نژادپرست است، در حال جنگ با مسلمین و با ما دشمن است».^(۲۱) صفات یاد شده، بیشتر ذاتی‌اند تا عرضی و داوری‌هایی قطعی و تمام شده به نظر می‌رسند.

چندان که بیشتر آمد تصورات ریشه‌ای امام خمینی درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی بسیار روشن و ساده است. اما واقعیت آن است که از بنیادی ساده، نتایجی پیچیده و ژرف برمی‌خیزد. اما قبل از آنکه به این نتایج پردازیم، این جمع‌بندی را صورت دهیم که بلافاصله پس از تأسیس جمهوری اسلامی، سخنان رهبر انقلاب برخی جهت‌گیری‌های جدید و پراهمیتی پیدا کرد. با این حال تأکید امام بر معنای کلاسیک، روشن و ملموس از استقلال که در همان شعار معروف «نه شرقی - نه غربی» جلوه‌گر می‌شود، هیچ‌گاه کاهش نمی‌یابد و حتی تقویت می‌شود. تأکید امام بر استقلال، به نحوی همان تأکید بر «خود بودن» و بر حق «خود بودن» است. اما یک بحث برای تحلیل‌گران سیاست خارجی کشور ما این است که کدام مهم‌تر است: خود بودن و بخشی از جهان بودن یا بخشی از جهان بودن و خود بودن؟ این مسئله یک اولویت ذهنی بسیار تعیین‌کننده است. از مجموع آنچه ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که از نظر عملی یا در سطح کارکردی، سیاست خارجی امام خمینی حرکت از سادگی به پیچیدگی و از عقل سلیم، به ضرورت درک ژرف‌تر است. در عرصه‌های ذیل نظریه سیاست خارجی ایشان و این نتیجه‌گیری، به آزمون گذاشته می‌شود.

ب - صدور انقلاب

تصورات تروتسکی‌گونه درخصوص طراحی‌ها برای گسترش عمل انقلابی در سراسر جهان، آن چنان در تفکر سیاسی قرن بیستم نهادینه شده بود که گذر مدت زمانی لازم بود تا نیل به درکی واقعی از گستره پدیده انقلابی در ایران ممکن شود. در واقع انقلاب اسلامی در طبیعت خود بدون وجود زمینه‌های مارکسیستی هم،

انقلابی گسترده بود. تپندگی انقلاب اسلامی، نیازی به کاربست نظریه‌های صدور انقلاب و برنامه‌ریزی نداشت. صدور انقلاب ایران از ذات آن برمی‌خاست: «صدور انقلاب ایران بدیهی است».^(۲۳) به علاوه صدور انقلاب، امری بی‌زمان است. سرعت فوق‌العاده صدور انقلاب، به رغم امتناع زمینه‌ها یا مقاومت ناشی از این تصور رایج که صدور انقلاب مستلزم گذر تدریجی زمان و نیز تقویت برخی زیرساخت‌ها است، صورت می‌گیرد. ظهور انقلاب ایران و صدور آن تقریباً همزمان و مصادف هستند. از واکنش‌های سریع و بدون فاصله برخی دولت‌های مخالف انقلاب ایران می‌توان فهمید که صدور انقلاب ایران در همان زمان آغاز هم امری محقق شده بود. از نظر امام از همان ابتدا: «انقلاب ما صادر شده است».^(۲۳)

«امروز... اسلام صادر شد در سرتاسر دنیا. از این سیاه‌های عزیز که در آمریکا هستند و تا آفریقا و شوروی و همه‌جا، نور اسلام تابیده است و توجه مردم [جهان] به اسلام شده است و منظور ما از صدور انقلاب همین بود و تحقق پیدا کرد و انشاءالله اسلام در همه جا غلبه بر کفر پیدا خواهد کرد».^(۲۴) «... این انقلاب خودش کانه منعکس شده در آنجا [خارج] از کشور».^(۲۵) دیگر آن که، اگر به گفتارهای امام دقت کنیم، زمزمه‌های صدور انقلاب، به سرعت فحوی کما بیش اخلاقی-دینی می‌یابند؛ به نحوی که میزان صدور انقلاب به میزان خودسازی‌های نفسانی فرد انقلابی مشروط می‌شود.^(۲۶) شاید بتوان گفت از نظر امام خمینی ماهیت متقدم در امر صدور انقلاب ایران ماهیت اخلاقی آن است. آنچه از انقلاب ایران صادر می‌شود طرح‌هایی برای تغییرات سیاسی نیست، بلکه پرسش اخلاقی درباره دلیل استمرار نظم موجود جهانی است. چرا ستم و بی‌عدالتی باید وجود داشته باشد؟ این پرسش، پرسشی از حقانیت و اخلاقی بودن نظم موجود امور است. پس انقلابی‌گری خاص ایران آغازگاهی اخلاقی و نه فلسفی (ایدئولوژیک) دارد و همین پرسش اخلاقی است که به سهولت صادر می‌شود: «این مسئله یک جنبش است که در بشر پیدا شده که زیر بار [زور، سلطه و...] نمی‌خواهد برود. یک چیزی است که در همه جا پیدا شده [است]».^(۲۷)

مسئله صدور انقلاب، درعین حال که می‌تواند انقلابی باشد، زمانی که امام ملت‌ها و ارزش‌ها را خطاب قرار می‌دهد، می‌تواند محافظه‌کارانه نیز باشد و آن



زمانی است که ایشان در مسئله صدور انقلاب به نقش دولت‌های توجه می‌کند: «ما می‌خواهیم بین ملت‌ها و دولت‌ها آشتی بدهیم».^(۲۸) به هر حال در نهایت منظور امام از صدور انقلاب، صدور بیداری است^(۲۹) و موضوع این بیداری نیز علاوه بر ملت‌ها شامل دولت‌ها نیز می‌شود^(۳۰) و در این میان، هدف ابرقدرت‌ها هستند.^(۳۱) و سرانجام، بعد از طی مراحل از تفاسیر و توضیحات تکمیلی، ابزار اصلی صدور انقلاب عبارت می‌شود از: زهد، اخلاق و تقوای خداوند.^(۳۲)

ج - ایران بستر، انقلاب اسلامی عامل عمودی

در تاریخ جدیدی که کشور ایران در حال تجربه آن است، نیروی فعال و پیش‌برنده به هیچ وجه فرهنگ و تمدن و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای بالقوه ایران، نیست، ایرانیان هم نیستند، بلکه انقلاب اسلامی است: «چون اسلام را آنها نمی‌خواهند و ایران را می‌بینند که درصدد این است که اسلام را معرفی کند به عالم و اگر معرفی شود به عالم، قبول خواهند کرد و [این کار] منافع آنها را هدر خواهد داد. از این جهت با ایران مخالفت می‌کنند؛ نه اینکه چون یک جمعیتی هستند در ایران یا یک انسان‌هایی در ایران هستند».^(۳۳)

«آیا جرم ما ایرانی بودن ماست؟ جرم ما فارسی بودن ماست؟ جرم ما اختلافات و تنازعات گذشته مرزی ماست؟ خیر چنین نیست. امروزه همه می‌دانند جرم واقعی ما از دید جهان‌خواران و متجاوزان، دفاع از اسلام و رسمیت دادن به حکومت جمهوری اسلامی به جای نظام طاغوت ستمشاهی است. جرم و گناه ما احیا سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عمل به دستورات قرآن کریم و اعلان وحدت مسلمانان اعم از شیعه و سنی برای مقابله با توطئه کفر جهانی و پشتیبانی از ملت محروم فلسطین و افغانستان و لبنان و بستن سفارت اسرائیل در ایران و اعلام جنگ با این غده سرطانی و صهیونیسم جهانی و مبارزه با نژادپرستی و دفاع از مردم محروم آفریقا و لغو قراردادهای بردگی رژیم کثیف پهلوی با آمریکای جهان‌خوار بوده است و نزد جهان‌خواران و نوکران بی‌اراده آنها چه گناهی بالاتر از اینکه کسی از اسلام و حاکمیت آن سخن بگوید و مسلمانان را به

عزت و استقلال و ایستادگی در مقابل ستم متجاوزان دعوت کند؟» (۳۴)

روشن است، از دیدگاه امام این انقلاب اسلامی در ایران است که با صاحبان جهان مواجه شده است و نه ایرانی که در آن انقلاب محقق شده است؛ یعنی ایرانی که در آن، آری، انقلابی هم محقق شده است. نکته اساسی و تعیین کننده، در عین حال مبهم و ناگفته، تصور امام خمینی از رابطه ایران و اسلام است. تصور نویسنده آن است که از دیدگاه ایشان، انقلاب اسلامی ارتباط عمیق و ذاتی این دو را به یکدیگر آشکار کرده است (نه آنکه سازنده و آفریننده چنین ارتباطی باشد). احتمالاً دیدگاه امام، رابطه این همانی بین ایران انقلاب اسلامی [یا جمهوری اسلامی] و اسلام است. (۳۵)

باری، ایران و انقلاب اسلامی شاید دو کلیت ناشناخته و در عین حال مشهور باشند که روابط ظریف، پراهمیت و شایان تفکری در عرصه‌های مختلف با یکدیگر دارند. اما در هر حال، در این زمان و در بسیاری از تحلیل‌ها از سیاست خارجی کشور، ایران و درست‌تر، ایران تاریخی مبنا و نیز نهایت تحلیل است. به عبارت دیگر بنیاد اغلب تحلیل‌ها، در نهایت به خیزش ایران و اراده جدید آن برای رسیدن به افق‌های یک ابرقدرت منطقه‌ای برمی‌گردد؛ در همین راستا است که حرمان‌ها، جسارت‌ها و کشاکش‌های آن با نظم جهانی موجود، کوشش دولت ایران برای ارتقای موقعیت جهانی و منطقه‌ای خود قابل تعبیر و تفسیر است.

این نوع تحلیل در حالت خوش‌بینانه تحلیلی ناقص و ناتمام، و در تحلیلی بدبینانه، نادرست و گمراه‌کننده است. ناتمام است زیرا فقط در سطحی پدیدار شناسانه، شرایط کنونی سیاست خارجی ایران مؤید چنین تفسیری است و از این جهت گمراه‌کننده است که اگر تحلیل‌گر در آن سطح (فعال دانستن عامل ایران یا ایرانیان) بماند، نهایتاً دلیلی برای خیزش دولت ایران در معادلات منطقه‌ای و جهانی، جز خود ایرانیان یا ایران در دست نخواهد داشت. با چنین دیدگاهی دلیل جسارت‌های کنونی دولت ایران در معادلات جهانی، ناسیونالیسم ایرانی و دلیل خیزش ناسیونالیسم ایرانی، جسارت‌های نخبگان سیاسی در دولت ایران است. این حرکتی دوار و بنابراین باطل است. دلیل تحركات جدید سیاست خارجی ایران، در گذشته با شکوه آن قرار ندارد بلکه در وقایع زمان حال مستتر است. نمی‌توان



چالش‌های‌های جدید سیاست خارجی ایران را به ژئوپولیتیک آن، فرهنگ و خصایل ملی، عنصر حقارت در تاریخ معاصر آن و موضوعاتی از این نوع نسبت داد.

مشابه متغیرهای اینچینی، کمابیش در کشورهای هویت‌مند و کهنی چون هندوچین و روسیه نیز وجود دارد اما به چالش آنها با نظم هژمونیک منجر نمی‌شود. در این حال چگونه می‌توان تحلیل کرد ناهمخوانی سیاست خارجی ایران ریشه در متغیرهای کهن فرهنگی و مادی آن دارد؟ قدرت‌های منطقه‌ای یا درجه دوم، در روابط خود با آمریکا، تحت تأثیر همان متغیرهای، به رابطه نه اتحاد - نه ناهمخوانی یا هم اتحاد - هم ناهمخوانی راه می‌برند اما در ایران این وضعیت محقق نشده است. دلیل، این است که در تعیین سرنوشت جدید ایران، متغیرهای کهن چندان دخالت ندارند و به جای آن متغیرهای جدید (رهبری امام، تکوین انقلاب، تأسیس جمهوری) دخیل هستند. شکل‌گیری و هدایت سرنوشت جدید نیز فقط در دست ما نیست و دشمنان انقلاب اسلامی نیز در این روند سهیم هستند. به این نکته بازمی‌گردیم.

خلاصه این که احتمالاً از دیدگاه امام، صحبت بر سر ایران نیست بلکه بر سر معنای جدیدی است که در ایران پدید آمده است. البته این معنا ریشه‌های کهنی دارد، اما تأکید مجدد بر ریشه‌ها، توضیح‌دهندگی و علیت‌پردازی درستی به دست نمی‌دهد و به درک مفیدی منجر نمی‌شود؛ بلکه این نتایج است که مهم و تعیین‌کننده خواهند بود.

د - اولویت: مصلحت دولت یا جنبش انقلابی؟

به راستی آیا برای امام، تأسیس دولت جمهوری اسلامی اقدامی در خدمت انقلابی‌گری جهانی بود یا بر عکس انقلابی‌گری جهانی سال‌های اول انقلاب، در خدمت تأسیس دولت بود؟ پاسخ رایج، حاوی تصویری ایدئولوژیک است که در آن امام خمینی و پیروان ایشان طرحی جسورانه برای تغییرات انقلابی در سطح منطقه و جهان داشتند، اما در برابر موانع بیرونی و امتناع جهانی پس از مدتی به تعدیل و عقب‌نشینی از تصورات اولیه خود دست زدند و به پیشبرد اهداف صرفاً ملی و

توجه به مصلحت دولت قناعت کردند. این تصویری رایج است که عمدتاً از ناکامی کوشش‌های نخبگان دولت‌ساز مارکسیست یا ناسیونالیست در تأسیس و تکوین دولت و جامعه آرمانی سوسیالیستی یا ملی در قرن بیستم برخاسته است. مجدداً، پرسش این است که آیا موانع بیرونی و ایجابات جهانی و مصلحت نظام، دیدگاه انقلابی امام را زایل یا تضعیف کرده است؟ اما این پرسش سختی نیست. سخنان و مکتوبات ایشان در آخرین سال از عمرشان نشان می‌دهد که مصلحت‌های نظام و منطقی ناهمخوان خارجی، دیدگاه انقلابی امام را نقض نکرده بلکه فقط به تعویق انداخته بود:

مستولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر مسلمانان و جهان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که به عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هرچه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند. (۳۶)

صورت نظری این گفتار امام آن است که انقلاب اسلامی در جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌شود. جمهوری اسلامی در خدمت انقلاب اسلامی است، نه انقلاب اسلامی در خدمت جمهوری اسلامی و عاملی برای تأسیس و تحکیم آن. ما به ازای سیاست خارجی این دیدگاه امام خمینی آن می‌شود که سیاست خارجی و دیپلماسی جمهوری اسلامی، در ذات یا ماهیت خود دیپلماسی یک دولت نیست و به مرزهای حقوقی و رسمی آن محدود نمی‌شود، بلکه دیپلماسی انقلاب اسلامی است. این امر خوشایند باشد یا نه، از مواضع و گفته‌های امام چنین برمی‌آید که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، برنامه‌ای برای منادی‌گری جهانی و در خدمت آن است.

مرد بزرگ کسی است که چیز بزرگی را اراده می‌کند و انقلاب بزرگ انقلابی



است که تنها در وجود یک ملت آرام نمی‌گیرد. اما به ناچار، منادی‌گری جهانی این انقلاب با مقاومت‌هایی آن هم از جنس جهانی مواجه می‌شود. در این میان، برخی مقاومت‌ها به‌ناچار و بدون آنکه رهبران انقلابی دست به انتخاب آن زنند، رخ می‌نماید، مثل دشمنی دولت آمریکا با انقلاب ایران. اما برخی مقاومت‌ها و خصومت‌ها گویی انتخابی از سوی رهبری انقلاب است.^(۳۷) چگونه خصومت با دولت صهیونیستی هم انتخابی عامدانه و هم محصول ناخواسته رهبری انقلابی امام خمینی است؟

۵- صهیونیسم

مخالفت آشتی‌ناپذیر امام خمینی با صهیونیسم دو وجه دارد. از سوی بسیاری از ما و تحلیل‌گران، وجه اول، امری شناخته شده درحالی‌که وجه دوم آن از سوی بسیاری از ناظران و حتی نخبگان سیاسی داخلی مورد شناسایی قرار نگرفته است. وجه اول مخالفت امام با صهیونیسم به مخالفت‌های اصولی یک عالم یا جمیع علمای مسلمان با قدرت گرفتن موزیانه مجامع و علمای یهودی در جهان ارجاع دارد. این نوع مخالفت‌ها را شاید بتوان به مخالفت بین‌المللی هم تعبیر کرد. در هر صورت، مخالفت علمای اسلامی با نفوذ اجتماعی-سیاسی یهودیان در امور جهان و نگرانی از اقدامات و طرح‌های آنها، تاریخ کهنی دارد و می‌توان آن را یک تعارض دستگاهی-تاریخی بین دستگاه‌های روحانیت اسلامی-یهودی قلمداد کرد. به‌ویژه مخالفت علمای مسلمان با یهود، ریشه در تجربیات تاریخی مسلمین از زمان بعثت پیامبر اسلام (جنگ‌های ایشان با قبایل یهودی) تاکنون دارد. در ارتباط با امام خمینی، این نوع مخالفت با صهیونیسم و یهودیان مختص دوران قبل از انقلاب اسلامی یا در اوان آن است. اما به محض پیروزی انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی، مخالفت با صهیونیسم اولاً حالت تقابلی بیشتری پیدا کرد و یعنی یهودیان صهیونیست نیز آشکارا به مقابله برخاستند، ثانیاً این مخالفت‌ها دیگر از جنس مخالفت‌های کلامی، تاریخی و علمایی که خاص دستگاه روحانیت باشد، نبود، بلکه به وحشت اسراییل از گسترش انقلاب اسلامی و دشمنی‌های متقابل علنی و مشخص اسراییل و ایران علیه یکدیگر برمی‌گشت. در واقع ریشه مشکلات بین

جمهوری امام خمینی و اسرائیل در این تحول دومی است نه واقعیت اولی که منطق تداوم آن برای جمهوری اسلامی در برابر عامل دوم، نسخ یا تضعیف شده است. بسیاری از تحلیل‌گران به وجه دوم تعارض ایران و اسرائیل توجه ندارند و این خصومت‌ها را از جنس مخاصمات جاری بین‌المللی تلقی می‌کنند. برای آنها، دست بالا، مخاصمات ایران و اسرائیل دارای ریشه‌های عقیدتی و ایدئولوژیک است. اما برای یک دولت، اختلافات عقیدتی و تعارضات ایدئولوژیک با دولت دیگر، سازنده یک تعارض آنتاگونیستی نیست بلکه آن تعارضاتی که به دلایل هستی دو دولت ارجاع دارد، آنتاگونیستی و آشتی‌ناپذیر است؛ یعنی دلایل متفاوتی برای هستی دو دولت که تقویت یکی همانا ضعف دیگری است. تعارض انقلاب اسلامی با دولت صهیونیسم از جنس دوم است. این تعارض حدودی نیست، وجودی است. زیرا در این حال هر یک از دو دولت، رمز قدرت خود را در زوال دیگری می‌بیند.

دو وجه متعارض دشمنی میان جمهوری اسلامی و صهیونیسم را به سطوح پایین‌تر و روشن‌تری نیز می‌توان فروکاهید: در حین انقلاب، برخی علما و رهبران انقلابی ایران سخنانی از این دست گفته بودند که مثلاً اگر هر مسلمانی سطل آبی بر سرزمین اسرائیل بریزد، سیل آن را می‌برد یا اینکه اسرائیل یک غده سرطانی است که باید از صفحه روزگار محو شود. اما پرسش این است که آیا اسرائیل به دلیل عقایدی از این دست که علمای الازهر نیز بی‌تردید مشابه آن را بر زبان رانده‌اند، با جمهوری اسلامی دشمنی می‌ورزد یا به خاطر درکی که از اهمیت و گسترش انقلاب اسلامی دارد؟ سخنان یاد شده، آشکارا در فضای منطق نوع اول بیان شده است؛ یعنی از نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی که یک عالم اسلامی از طراحی‌های مخرب یهودیان صهیونیستی دارد، سخن می‌گوید. منطق و سخنانی از این دست تازگی ندارد. آنچه که تازگی دارد ظهور انقلابی است که به قول موشه دایان وزیر دفاع وقت اسرائیل، دیر یا زود لرزه‌هایش به اسرائیل نیز می‌رسد. پس در یک کلام، آنتاگونیسم روابط ایران و اسرائیل نه تنها در تصورات و باورهای کهن که از دیرباز میان علمای اسلامی رواج داشته و امام نیز به‌عنوان یک عالم اسلامی در آن شریک بوده است، بلکه در نتایج ناشی از ظهور انقلاب اسلامی و تأسیس دولت آن نیز نقشی اساسی داشته است. پس آشتی‌ناپذیری روابط ایران و اسرائیل نه‌چندان در

حیطه دغدغه‌های روحانیتی-اسلامی یا ایدئولوژیکی، بلکه ریشه در سیاست‌های حال و آینده منطقه دارد، یعنی در ذات و اهمیت فی‌نفسه انقلاب اسلامی. به عبارت دیگر این آنتاگونیسم ریشه در گذشته ندارد، بلکه ریشه در سیاست‌های حال و آینده منطقه دارد و معطوف به درکی از آینده پدیده انقلاب اسلامی است که دولت صهیونیستی سعی در فهم آن دارد.

و - عقلانیت سوگناک: ناگزیری مقاومت

چنانکه پیشتر بیان شد، اراده مردم ایران به انقلاب، تقدیر مبارزه را خود به خود خلق می‌کند. روشن است که از نظر امام خمینی مبارزه هدف نیست و ارزش ذاتی ندارد، اما مرحله‌ای ناگزیر و متأسفانه طولانی است.

ما به این نکته نه فقط در جنگ تحمیلی که از روز نخست شروع مبارزه و از پانزده خرداد تا بیست و دوم بهمن رسیده‌ایم و به خوبی دریافته‌ایم که برای هدف بزرگ و آرمانی اسلامی و الهی باید بهای سنگینی پرداخت نماییم و شهدای گرانقدری را تقدیم کنیم و جهانخواران ما را راحت و آرام نخواهند گذاشت و با استفاده از ایادی داخلی و خارجی‌شان به ما شیبیخون زده و خون عزیزان ما را بر بستر کویچه‌ها و خیابان‌ها و مرزهایمان جاری می‌کنند...^(۳۸)

خیزش برای خدا و به تعبیر امام قیام برای خدا نتایج ناگزیر دارد. به‌علاوه کاملاً آشکار است که چنین قیامی در وهله اول و جبهه‌ای اولیه سیاسی دارد و هدف آن نه فقط معطوف به ستم بلکه به ستمکاران نیز است. این اراده تقلیل‌پذیر نیست؛ ممکن است اشکال عوض شود و صورت‌های ملایم‌تری به خود بگیرد اما روح یا حقیقت مقاومت، یعنی اهمیت پیش‌روی‌ها به رغم وجود اراده مخالف و ضرورت عدم عقب‌نشینی‌های جدی و نمایان از مواضع، زایل نمی‌شود.

پس از بهمن ۱۳۵۷، جز مقاومت گزینه اصولی دیگری باقی نمانده است؛ حتی به نحوی خطیر باید اقرار کرد که راه دیگری باقی نمانده است: «در صورت قعود از جهاد منتظر عواقب آن باشید».^(۳۹) در واقع بین گسترش جهانی و مرگ (شهادت) راه دیگری باقی نمانده است.^(۴۰) ریشه این محدودیت اساسی حق انتخاب‌ها، در

اساسی بودن انتخابی نهفته است که ملت ایران صورت داده است؛ انتخابی سخت اما با شکوه: «ملت شریف ایران! توجه داشته باشید که کاری که شما مردان و زنان انجام داده‌اید آن قدر گرانبها و پرقیمت است که اگر صدها بار ایران با خاک یکسان شود و دوباره با فکر و تلاش فرزندان عزیز شما ساخته گردد، نه تنها ضرری نکرده‌اید که سود زیستن در کنار اولیاءالله را برده‌اید و در جهان، ابدی شده‌اید و دنیا بر شما رشک خواهد برد؛ خوشا به حالتان».^(۴۱)

به این ترتیب، انقلاب اسلامی ما را با تقدیری شکوهمند و نیز سخت مواجه کرده است؛ یک الزام تاریخی تراژیک. در این حال با طرح ایده بقا یا با هدف دانستن بقا، جمهوری اسلامی بقا نمی‌یابد، بلکه رمز بقای آن فقط در پیروزی آن است.^(۴۲) جمهوری اسلامی، جمهوری‌ای برای ماندن نیست؛ جمهوری‌ای برای تغییر است. این تغییر لازم نیست محصول برنامه و طراحی‌های دولت جمهوری اسلامی باشد، بلکه نتیجه طبیعی وجود این دولت است و این دولت فقط باید شجاعت حضور یا شجاعت مواجهه با نتایج حضور خود را داشته باشد. «استقامت کند ملت ما، استقامت کند دانشگاه ما، استقامت کند حوزه‌های علمی قدیمی ما، استقامت کند ارتش و همه چیز ما، ملت ما که استقامت اسباب این می‌شود که ادامه پیدا کند این نهضت و انقلاب و به همه جا سرایت کند».^(۴۳) «مردم عزیز ایران که حقاً چهره منور تاریخ بزرگ [بشریت] در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی‌ها و فشارها را برای خدا تحمل کنند».^(۴۴)

ز - اخوت اسلامی

برادری دینی بخشی حساس از اعتقاد و تدبیر امام خمینی درباره سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی است. اخوت اسلامی در سیاست خارجی رهیافتی ظاهراً نادرست و غیرمرتبط اما دارای نتایجی بسیار انقلابی است؛ زیرا آنگونه که تاکنون روشن شده است، این رهیافت امام خمینی با کمترین موانع برای تماس و ارتباط با توده‌های مسلمان مواجه است. این رهیافت ارزش‌های مسلط سیاسی دوره مدرن را دور می‌زند و بر فراز آن با بخش‌های وسیعی از مسلمانان مرتبط می‌شود.

یکی از دو ایده اصلی در سیاست قرن بیستم، ناسیونالیسم بود. تصور اصلی در



ناسیونالیسم باور به تمایز قومی یا ملی بود که توسط دولت‌های ملی نمایندگی می‌شد و متأسفانه به سادگی و همزمان، از ایده تمایز به ایده برتری تغییر می‌یافت. تمایل به برتری‌طلبی به عنوان مفهوم مرکزی نهفته در ناسیونالیسم، به‌طور ناقص یا تمام در سیاست خارجی کشورها تبلور یافت. این برتری‌طلبی حتی در جهان ذهنیت‌ها راه پیدا کرد و در مفاهیمی از جمله منافع ملی، ایده حاکمیت، معنای استقلال و... جاری شد. اینک بسیاری از تحلیل‌گران و دیپلمات‌ها این مفاهیم را نه در حالت تفاوت و تغایر با هستی‌های ملی دیگر، بلکه در حالت ضدیت با آنها و به همراه نگرانی و ترس از ملت-دولت‌های دیگر در ذهن مجسم و تعریف می‌کنند. مانند اغلب نقاط جهان، در ذهنیت متأخر ایرانیان نیز گرایش به برتری‌طلبی و تحقیر نسبت به اقوام همسایه (و به خصوص اعراب) به تدریج قوت گرفت و حتی در تصور ما ایرانیان جایگاهی درخور نیز یافت. حس تحقیر و برتری‌طلبی، به تحقیر متقابل و انواع واکنش‌های دیگر منجر می‌شود. پس در ذهنیت ما همزمان دو عامل برتری‌طلبی و نگرانی از اقدامات خصمانه دولت‌های دیگر، پدید آمد. چنین گرایشی در طول یکصد سال، نظریه و عمل سیاست خارجی ایران در جهان پیرامون خود را شکل داد و می‌دانیم که این سیاست حتی اگر عمل نشود و در سطح نظریه باقی بماند بازهم عملاً سیاست دشمنی و نفرت در برابر همسایگان را به جای سیاست دوستی و برابری می‌نشانند و نشانده است. سیاستی که به خصوص در ۳۰ سال اخیر، ملت و دولت ایران را از نتایج خود آزرده است.

اما امام خمینی در برابر این ساختار عصر ناسیونالیسم که آن را استعماری می‌داند، می‌ایستد و نه تنها از برابری، که از برادری نیز سخن می‌گوید: «دولت اسلامی مبنایش، برادری، محبت و اخوت است».^(۴۵) برادری ملت‌های مسلمان و اخوت اسلامی که به دنبال خود دولت‌های اسلامی را نیز شامل می‌شود، برای امام خمینی بستری برای پیشبرد برنامه تغییرات اساسی در سیاست جهانی است و از نظر ایشان یکی از محورهای اساسی کوشش‌های دولت جمهوری اسلامی باید در همین زمینه باشد.^(۴۶) طبیعی است که در برادری ورزیدن، هویت و استقلال و تمامیت دولت‌ها قربانی نخواهد شد، بلکه در این صورت موانع نزدیکی کامل ملت‌ها و دولت‌ها محو می‌شوند. برادری سوءظن متقابل و برداشت‌های منفی فزاینده را از

بین خواهد برد و به جای آن باور به نزدیکی و اعتماد به وجود می‌آید. در رهیافت برادری اسلامی امام خمینی، دولت‌ها به دنبال ملت‌هایشان حرکت می‌کنند و باید بکوشند ظرفیت‌های موجود در اجتماع مسلمانان را در تداوم تعاملات با یکدیگر، احیا و جاری کنند. تبلور وحدت اسلامی بین دولت‌های مسلمان و جوامع اسلامی می‌تواند منجر به اتحاد در برابر ابرقدرت‌ها بشود؛ البته این امری است که در دست خود ابرقدرت‌ها و نوع سیاست‌هایشان در قبال جهان اسلام نیز است و به جهت‌گیری آنها در برابر جوامع اسلامی بستگی دارد. اقبال به ابرقدرت‌ها، نتیجه یا پیامد (اعم از خواسته و ناخواسته یعنی چه واکنش‌های مبتکرانه باشد و چه منفعلانه) سیاست خارجی رهبر انقلاب ساست نه بنیاد یا انگیزه آن.

جامعه تحلیل‌گر ایران، گرایش‌های اسلامی ایران در سیاست خارجی‌اش را دارای ماهیت و اهداف ایدئولوژیکی تلقی می‌کند و از ظرفیت‌های منطقه‌ای فراوان آن غفلت می‌کند. اگر این تحلیل‌گران می‌پذیرند که ایران ظرفیت و توان یک منطقه‌گرایی قدرتمندانه را دارد، ناخودآگاه این را نیز پذیرفته‌اند که اسلام و مسلمانان عرصه ناگزیر عمل سیاست خارجی ایران است. منطقه‌گرایی، نام کمابیش سکولاری برای اسلام‌گرایی در سیاست خارجی ایران است که اغلب خود آنان برگزیده‌اند. پس، آنان پذیرفته‌اند که رهیافت سیاست خارجی امام خمینی علاوه بر آنکه عقیدتی است، مفید و ایرانی نیز است. ما درون خود حامل دانش‌هایی هستیم بی‌آنکه بر آن مالکیت ورزیم. اگر تحلیل‌گران ایرانی مفروضات و باورهای نهفته‌اشان را به سطح آگاهی انتقال دهند، در این صورت یک تحلیل‌گر ایرانی کاملاً ایرانی در سیاست خارجی، احتمالاً یک تحلیل‌گر خوب برای نظام جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن نیز خواهد بود.

نتیجه‌گیری

ایده سیاست خارجی امام خمینی گویی چنین است که می‌خواهد از تناقض به تعادل برسد. این ایده آمیزه‌ای از شجاعت و حزم، اعتراض شدید و در عین حال میل شدید به تفاهم با دولت‌ها، نفی و باور به نظم و ثبات، ناگزیری دشمنی و ضرورت دوستی، انقلابی‌گری و اخلاق، باور به تداوم جنبش انقلابی و ضرورت

دولت‌سازی و حفظ مصالح و... است. می‌توان چنین گفت که در همه موارد این دوگانگی‌ها، گونه‌های اول از عرفان انقلابی شده امام خمینی و گونه‌های دومی از فرهنگ دگرطلب، مسالمت‌جوی مردم ایران برخاسته است.

تناقضاتی که یاد شد و فهرست آن شاید طولانی‌تر از این هم باشد، تناقضاتی منطقی نیستند، بلکه برخورد یا کشاکش نیروهای قدرتمند هستند. امام خمینی به جای لذت نشئه‌گونه بهره‌مندی از یک تفکر دستگامی، به لذت اجرای آنچه که تکلیف خداوندی خود می‌داند، می‌اندیشد.^(۴۷) ایشان به‌ظاهر چندان دربند انتظام دستگامی مفاهیم و ارزش‌های مورد تعهد خود نیستند و به جای آن بیشتر مایل است به ضرورت‌های متفاوت، پاسخ‌های مقتضی بدهد. این عبارت شایسته اندکی تشریح است: نمی‌توان همه خیرها و مطلوب‌های را طی انتخابی عقلانی (مبتنی بر حسابگری) در دست گرفت. گزینش یا مالکیت بر یک انتخاب خوب، به معنای رها کردن حتی موقتی دیگر انتخاب‌های خوب است. پس ما در وضعیت سوگناک عدم امکان گزینش همه انتخاب‌های خوب و مطلوب قرار داریم. ما با تنوع کاهش‌ناپذیر خیرهای رقیب مواجهیم. این خیرها و مطلوبات نه فقط می‌توانند ناهمسو و غیرقابل باشند، بلکه حتی می‌توانند از جنبه‌های متعدد در نقطه مقابل هم قرار بگیرند. فرد عاقل تابع سلطه مراتب ترجیحات است نه خود ترجیحات. چنین فردی با تراژدی کنار گذاشتن شماری از خیرها آشناست. در اینجا است که می‌توان رهبر انقلاب را ستایش کرد که اسیر وحدت‌گرایی در گزینش ترجیحات سیاسی خود نشده‌اند و اسیر این تصور ماهیتاً مدرن که همه مطلوبات سیاسی را از طریق منابع کهن و حرمت‌مند می‌توان به دست آورد. ارزش‌های اساسی پروژه روشنگری که دارای کلیت، وحدت و پایان‌ناپذیری هستند، به‌طور تدریجی و در عین حال وسیع‌موجد این تصور شده‌اند که یک مارکسیست باید همه چیزش مارکسیستی باشد و فرد لیبرال اصولاً در جهانی لیبرال زندگی می‌کند. اما امام خمینی انتخاب‌های خود را براساس میزان فایده آن و نه تعهد خوشایند نفس به اجرای فرضیات فقهی و حوزوی و خلاصه قدیمی در سیاست، سامان داد. از این نکته نباید سراسری گذشت. مهم نیست که این گرایش ظاهراً فقهی جا افتاده که دولت یا سیاست اسلامی همانا مجری دقیق احکام و نظریه‌های اسلامی است در اساس و ماهیت

خود، گرایشی مدرن و مربوط به فلسفه روشنگری است، مهم این است که از نظر فکری غیر ضروری و از نظر عملی نادرست است. امام خمینی نمی‌گوید که همه چیز باید از طریق مسیری اسلامی، اسلامی شود [تصوری از سنت فرانسوی روشنگری^۱ که می‌گوید حقیقت عقلی دارای شمول و بنابراین دارای روش ناشی از خود نیز است] بلکه معتقد است همه چیز در نهایت باید اسلامی شود، اما مسیر اسلامی شدن مسیری متنوع است. ایشان گویی این سخن کانت را تبلور بخشیدند که می‌گوید: «مسیح(ع) کسی است که می‌توانیم کمال انسانیت را در او ببینیم و به‌عنوان یک الگو به او نظر کنیم، نه اینکه برای ما برنامه زندگی تعیین کند». برای این اساس امام خمینی الگو یا اسوه‌ای است که آزادی را در خود نهفته دارد، زیرا هدف را روشن می‌کند نه مسیر را. ما در طی این مسیر آزادیم.

پروژه بزرگ رهبر انقلاب در سیاست خارجی، متعارف ساختن و عقلانیت بخشیدن به هدفی غیرمتعارف، از طریق اقبال به تعارضات عملی است. این پروژه تاکنون موفق نشده است اما شکست هم نخورده است. با این پروژه یک تاریخ زنده و سیال و پر تحرک در سیاست خارجی ایران و منطقه آغاز شده، گرچه به سرانجام نرسیده است. هدف امام آن قدر بلند و جسورانه و غیرمتعارف است که نویسنده اندکی می‌هراسد آن را بیان کند: رسیدن بشریت به معرفت‌الله و اینکه «... قضای خداست به اینکه غیرخدا عبادت نشود».^(۴۸) از یاد نبریم که عمل بزرگ از اراده بزرگ برمی‌خیزد و اراده بزرگ از نیت بزرگ. انقلاب اسلامی یا دست‌کم رهبری انقلاب اسلامی از جهان نامکشوف عرفان امام خمینی برمی‌خیزد. رمز نامتعارف بودن پروژه سیاست خارجی امام خمینی (اراده برقراری عدالت بین ملت‌ها، نخست از طریق روش‌های پذیرفته شده و متعارف) از ترکیب نامتعارف عرفان و سیاست ایشان برمی‌خیزد.

این آمیزه، هر قدر هم نامتعارف و بی‌سابقه باشد، امری است که اینک تقدیر ما را شکل داده و در فضای آن به سر می‌بریم! شاید بهتر است به جای اندیشیدن به مباحثی در خصوص ذات و ماهیت این ترکیب، به نتایج عملی آن بیاندیشیم، آن را

به رسمیت بشناسیم و بپذیریم؛ زیرا اینک در متن و جهان برآمده از آن زندگی می‌کنیم و باید شجاعانه با نتایج آن و اندکی انتزاعی‌تر، با نتایج انتخاب تاریخی و عمل بزرگ خود در بهمن ۱۳۵۷ مواجه شویم. انقلاب ۱۳۵۷ به ما آموخت که وظیفه بزرگ، درک «عمل ناب ایرانی» است.



پی نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر ن.ک.: سیدجواد طاهایی، *درآمدی بر مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷)، قسمت مقدمه.
۲. همان.
۳. ریمون آرون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول از ویراست دوم، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۲۸ - ۲۶.
۴. م.ا. بوخنسکی، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۷۳.
۵. حسین بشیریه، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم*، جلد دوم، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۸)، صص ۲۵۶ - ۲۵۵.
۶. برای مطالعه بیشتر ر.ک: طاهایی، پیشین، فصل چهارم.
۷. برای مطالعه بیشتر ن.ک.: سیدجواد طاهایی، امام خمینی و تاریخ ایران، *راهبرد*، شماره ۲۲، (زمستان ۱۳۸۰)، صص ۷۵ - ۶۱.
۸. بابک بامدادان، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، *الفتا*، دوره جدید، شماره ۲، (بهار ۱۳۶۲)، صص ۱۲ - ۸.
۹. برای مطالعه بیشتر ن.ک.: حامد الگار، *انقلاب اسلامی در ایران*، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیدری، (تهران: قلم، ۱۳۶۰).
۱۰. امام خمینی و تاریخ ایران، پیشین.
۱۱. *صحیفه نور*، جلد ۱، صص ۲۵ - ۲۴، (۱۵ اسفند ۱۳۲۳).
۱۲. همان، جلد ۱۵، ص ۱۹۰، (۲۲ مهر ۱۳۶۰).
۱۳. طاهایی، *درآمدی بر مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، پیشین، فصل چهارم.
14. Free Encyclopedia, Wikipedia, common sense.
۱۵. *صحیفه نور*، جلد ۱۹، ص ۲۴۲، ۱۱ اسفند ۱۳۸۴.
۱۶. همان، جلد ۳، ص ۵۹۸، ۱۹ آبان ۱۳۵۷.
۱۷. همان.
۱۸. همان، جلد ۵، ص ۱۱۵، ۲۰ فروردین ۱۳۵۷.
۱۹. همان، جلد ۴، صص ۳ - ۲۳۲، ۲۵ دی ۱۳۵۷.
۲۰. ن.ک. روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی، *تبیان*، دفتر بیست و



- هشتم، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱)، صص ۷ - ۱۵۶.
۲۱. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۱۴، ۱۰ دی ۱۳۵۷.
۲۲. همان، جلد ۱۵، ص ۲۰، ۲۹ مهر ۱۳۶۰.
۲۳. همان، جلد ۱۷، ص ۲۴۰، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۲.
۲۴. همان، جلد ۱۴، ص ۴۳، ۱۶ بهمن ۱۳۵۹.
۲۵. برای مثال ن.ک. صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی، تبیان، دفتر ششم، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸)، صص ۷۰ - ۶۶ و ۷۱ - ۷۵ - ۷۴.
۲۶. صحیفه نور، جلد ۶، ص ۲۲۱، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.
۲۷. همان، جلد ۱۲، ص ۲۸۵، ۲۰ مرداد ۱۳۵۹.
۲۸. همان، جلد ۱۳، ص ۱۲۷.
۲۹. همان.
۳۰. همان.
۳۱. همان، جلد ۱۳، صص ۲۶۴ - ۲۶۳، ۱۶ دی ۱۳۵۹.
۳۲. همان، جلد ۱۸، ص ۲۴۸، ۱۳ اسفند ۱۳۶۲.
۳۳. فریاد براءت، پیام امام خمینی به حجج بیت الله الحرام (مرداد ۱۳۶۶)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۱ و ۱۰.
۳۴. به عنوان مثال به این عبارت امام خمینی توجه کنید:
 «... آنچه در این «حکومت اسلامی» مطرح است اسلام و احکام مترقی آن است، بر ملت عظیم الشان ایران است که در تحقق محتوای آن به جمع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ «اسلام» در رأس تمام واجبات است...» [تأکید از نویسنده]. صحیفه انقلاب، ص ۸ در عبارات بسیاری، امام اسلام و جمهوری اسلامی را یکسان گرفته است.
۳۵. صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۱۰۸، اول اسفند ۱۳۶۸.
۳۶. امام خمینی حتی یک بار «اعلان جنگ با این غده سرطانی» را مطرح می‌کنند. ن.ک. عبارت سند، پیشین.
۳۷. فریاد براءت، پیشین، ص ۱۱.
۳۸. همان، ص ۲.
۳۹. امام این دوگانه سرحدی را گویی همچون امری ایده‌آل و بسیار مطلوب می‌نگرد؛ «با دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام در کل گیتی می‌فشاریم و یا همه به حیات ابدی و شهادت رو می‌آوریم و از مرگ شرافتمندانه استقبال می‌کنیم. ولی در هر دو حال پیروزی و موفقیت با ماست»، همان، ص ۱۴.
۴۰. فریاد براءت، پیشین، ص ۱۳.
۴۱. «بی‌تردید رمز بقا انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند دانست که دو رکن آن کلمه توحید و توحید کلمه است»، صحیفه انقلاب، پیشین، ص ۸.
۴۲. همان، جلد ۱۷، ص ۲۵، ۲۸ شهریور ۱۳۶۱.
۴۳. همان، جلد ۲۱، ص ۱۰۸، ۱۲ فروردین ۱۳۶۸.



۴۴. همان، جلد ۱۱، ص ۶۵، ۲۹ آذر ۱۳۵۸.

۴۵. مثال‌ها در این خصوص فراوان است.

۴۶. «اگر تمام جهان علیه من قیام کند، دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم. من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم».

۴۷. همان، جلد ۲۰، ص ۱۳۹.

